

بازشناسی سازمان مجاهدین خلق (2) - رابطه مجاهدین خلق با روحانیت

پژوهشگر: رسول جعفریان

چکیده:

ارتباط مجاهدین با روحانیت را باید از دو زاویه دنبال کرد. نخست ارتباط فکری؛ دوم ارتباط سیاسی و تشکیلاتی. اما به لحاظ ارتباط فکری، مجاهدین به رغم آن که معتقد بودند از برخی از روحانیون باید بهره ببرند، اما اسلام‌شناسی حوزوی را نمی‌پذیرفتند و آن را برای مبارزه کافی نمی‌دانستند. در این نوشتار به بازشناسی سازمان مجاهدین خلق در باره رابطه مجاهدین خلق با روحانیت پرداخته می‌شود.

ارتباط مجاهدین با روحانیت را باید از دو زاویه دنبال کرد. نخست ارتباط فکری؛ دوم ارتباط سیاسی و تشکیلاتی. اما به لحاظ ارتباط فکری، مجاهدین به رغم آن که معتقد بودند از برخی از روحانیون باید بهره ببرند، اما اسلام‌شناسی حوزوی را نمی‌پذیرفتند و آن را برای مبارزه کافی نمی‌دانستند. این باور آنان، پیشینه داشت. از شهرپور بیست به این سو، نسلی از اسلام‌شناسان برآمدند که روحانی نبودند و با پیگیری‌های شخصی خود مطالعاتی در زمینه اسلام کرده، مقالاتی نوشته بودند. مراجعه‌ای کوتاه به نوشته‌های دینی دهه بیست و سی، اعم از آنچه به صورت کتاب یا مقاله به صورت مستقل یا در مجلات مذهبی نوشته شده، به‌خوبی نشانگر ظهور چنین نسلی از اسلام‌شناسان یا مدعیان اسلام‌شناسی است. مجاهدین در این جهت، ایده‌آل‌شان مهندس بازرگان بود. آنان به همه اندیشه‌های وی اعتقاد نداشتند، اما به هر روی، اسوه آنان ایشان بود. به عبارت دیگر، مجاهدین بریدن از روحانیت و مرجعیت را از نهضت آزادی به ارث برده بودند. آقای گرامی به درستی خاطر نشان می‌کند که «آقای بازرگان نسبت به اشخاص روحانی احترام می‌گذاشت ولی به روحانیت به عنوان جامعه و صنف اجتماعی کم‌اعتنا بود.» (34) مجاهدین خود را وارث جریان می‌دانستند که بنا داشت اسلام را از مرجعیت بگیرد. نفس این اندیشه که سازمان در همان آغاز به فکر تدوین ایدئولوژی افتاد، نشان می‌داد که سازمان به روحانیت و مرجعیت اعتقادی ندارد و در برخوردش با روحانیت، تنها در اندیشه استفاده ابزاری از آن است. (35) آقای گرامی هم که در بیرون و درون زندان با آنان حشر و نشر داشت، می‌گوید: «مجاهدین به هیچ وجه، قابل نداشتند که یک روحانی به آنها خوراک فکری بدهد و کلا ضد روحانیت بودند.» (36) چنان که مرتضی الویری که نخستین همکاری خود را با سازمان مجاهدین از طریق وحید افراخته آغاز کرد، می‌نویسد: آن‌ها وقتی که فهمیدند من از شیوه امام خمینی تبعیت می‌کنم، در این باره به من هشدار داده، گفتند: کار درستی نیست که از روحانیت تبعیت کنی. این روحانیت است که باید به دنبال قشر پیشرو بیاید نه بالعکس. (37) شخصی دیگری از مجاهدین هم در مشهد به دلیل آن کهر خود تفسیر سوره حمد آقای خامنه‌ای را تکثیر کرده بود، مورد سرزنش سازمان قرار گرفت. (38)

یکی از مظاهر بی‌اعتقادی مجاهدین به اسلام حوزوی، عدم اعتقاد آنان به رساله‌های عملیه بود که آنان را محصول شرایط دوره فنودالیسم می‌دانستند. به واقع آنان، به هیچ روی به افکار رسمی حوزوی اعتقادی نداشته و نسبت به مسائل فقهی رساله نیز با بی‌اعتنایی کامل برخورد می‌کردند، چنان که در مسائل اعتقادی نیز برداشت ویژه خویش را داشتند. مرحوم ربانی شیرازی در باره خاطرات خود در برخورد با این گروه در زندان می‌گوید: در رابطه با مسائل اجتهاد و مرجعیت، نظر آن‌ها این بود که می‌گفتند ما کورکورانه تقلید نمی‌کنیم و مسأله تقلید را ابداً قبول نداشتند، کما این که ما می‌دیدیم که در کارها و عبادتشان به هیچ وجه مسأله تقلید و رساله در کار نیست. کارهایی را که به نظر خودشان اسلامی می‌آمد، انجام می‌دادند. مثلاً در رابطه با نمازی که می‌خواندند، در سال 50 وقتی که محمد حنیف نژاد را گرفته بودند و من هم به زندان قزل قلعه وارد شدم، دیدم که اینها به ظاهر بچه‌های خوبی هستند، اما هیچ گونه مسأله‌ای از مسائل اسلامی را بلد نیستند، وضو را غلط می‌گیرند، نماز را اگرچه با آب و تاب ولی غلط می‌خوانند. من دو سه بار با مسوولان نشان صحبت کردم که این برای شما خیلی بد است که یک سازمان ادعای اسلامی دارد عبادات را غلط انجام دهد و مسائل دینی خود را بلد نباشد. به یکی از آنها که قبلاً طلبه بود گفتم که مسائل دینی را برای آنها مطرح کن، دو سال بعد که دوباره به زندان رفتم وضع آنها هیچ تغییری نکرده بود. آنها مسائل دینی را قبول نداشتند و رساله‌ها را به کل باطل می‌دانستند. حتی بچه‌هایی که در بیرون رساله را عمل می‌کردند و وقتی به مجاهدین پیوستند در سال‌های آخر اصلاً رساله را قبول نداشتند و می‌گفتند که در آن خمس، زکات و تجارت هست؛ ما اصلاً قبول نداریم. (39)

حسین روحانی از عناصر ایدئولوژیک سازمان که بعدها در مرکزیت بیکار قرار گرفت، در پاسخ به این پرسش که وضع اعتقادی سازمان مجاهدین خلق چگونه بود، می‌نویسد: به مسأله تقلید اعتقادی نداشتند و طبعاً در این مورد مرجع آنها سازمان بود و مواضع سازمان و دستورات آن و نه هیچکس دیگر. مشرکین را قبل از آن که کسانی بدانند که به خدا اعتقاد ندارند، کسانی می‌دانستند که سد راه خدا و سد راه تکامل هستند. مارکسیسم را تا آنجا که به جنبه‌های اجتماعی و سیاسی آن مربوط می‌شد، مثل ماتریالیسم تاریخی، ارزش اضافه و به همان شکل التقاطی‌اش قبول داشتند. کمونیست‌ها را به عنوان عناصر و یا گروه‌های انقلابی قابل احترام می‌دانستند و حاضر به همکاری با آنها بودند و دلیلشان هم این بود که آنها مشرک نیستند و در راه مردم و علیه امپریالیسم که تجلی سد راه تکامل انسان‌هاست، مبارزه می‌کنند. به همین سبب، سرمایه‌داران و جنایت‌کاران را علی‌رغم ادعای مسلمانی، مسلمان نمی‌دانستند؛ چرا که آنها به عنوان سد کنندگان راه خدا و راه تکامل بودند. (از پرونده) در این صورت، لازم بود تا خودش متونی را تدوین کند تا

بتواند بر اساس آن، نیروهای سازمان را به لحاظ فکری تغذیه کند. حاصل تلاش فکری آنان، تدوین چند متن آموزشی بود.

اما به لحاظ سیاسی و تشکیلاتی، سازمان مجاهدین بدون حمایت مالی روحانیون نمی‌توانست کار جدی انجام دهد. در این زمینه بسیاری از روحانیون مبارز که با پدید آمدن مجاهدین سرشوق آمده بودند، به حمایت از آنان پرداختند. این حمایت، پس از حادثه سیاهکل در اسفند 49 که نشان از افزایش فعالیت کمونیست‌ها داشت، بیشتر شد. این رویه همچنان ادامه داشت تا آن که به مرور کسانی از روحانیون دریافتند که وضعیت فکری سازمان چندان مناسب نیست و سازمان به تدریج در مسیر فروغ‌طپدن در اندیشه‌های انحرافی است. در اینجا مروری بر مواضع روحانیون نسبت به سازمان خواهیم داشت.

در اصل نخستین حادثه‌ای که سبب شد تا برخی از روحانیون در جریان پدید آمدن سازمان قرار گیرند، ربوده شدن هوایمی ایرانی به عراق توسط مجاهدین بود. در این هوایمی 9 نفر از اعضای سازمان بودند و توسط بعضی‌ها زندان شدند. (40) مجاهدین بلافاصله به بررسی راه‌های نجات آنان افتادند. یک مسیر، استفاده از نفوذ امام در عراق بود. برای این کار می‌بایست کسی وساطت می‌کرد و این شخص، کسی جز آیت الله طالقانی نبود. بدین ترتیب آقای طالقانی نامه‌ای به امام نوشت و نامه را با این آیه آغاز کرد: اذ هم قتیة آمنوا بریهم و زدناهم هدی. اما امام آنها را تأیید نکردند. (41) در واقع خواست آقای طالقانی این بود که امام برای آزاد کردن مجاهدین ربایند، به بعضی‌ها رو بزند؛ اما امام فرموده بودند: بعضی‌ها آدم‌های عوضی و وابسته و انگلیسی هستند و من بنا ندارم از آنان خواهش کنم. (42) توجیه دیگری که نجات حسینی نقل کرده این است که امام فرمود: در اینجا اگر من توصیه کسی را بکنم، بر او سخت‌تر می‌گیرند؛ نمونه‌ای هم از سال 1343 برای شخص رابط نقل کرده بود. (43)

با این حال، روحانیون مبارز داخل ایران، همچنان به سازمان کمک می‌کردند. آقای مهدوی کنی نیز در جایی از حمایتی که ایشان و آقایان هاشمی و لاهوتی از مجاهدین می‌کردند، سخن گفته می‌گوید: ما برای این آقایان (مجاهدین) خیلی کتک خوردیم. بنده دو ماه به خاطر همین آقایان شکنجه دیدم؛ ولی احدی را لو ندادم. (44) ایشان در ادامه از ارتباط احمد رضایی با خودش و رفت و آمد او به مسجد جلیلی و سواتی که از او در زمینه تألیف کتاب راه امام حسین می‌کرده، یاد کرده‌اند. و باز می‌افزاید که به مسعود رجوی گفتیم: من در راه شما شکنجه دیدم؛ پولهایی که ما به شما می‌دادیم به خاطر چه بود؟ (45)

طبق گزارش ساواک پس از محکومیت سران مجاهدین که در سال 1350 دستگیر شده بودند، شماری از روحانیون به منزل مراجع رفته از آنان می‌خواهند تا به احکام دادگاه اعتراض کنند. در این ارتباط چندین نفر دستگیر شدند که عبارت بودند از: مهدی ربانی املشی، (46) محمدعلی گرامی، محمدیزدی و احمد جنتی، (47) و شیخ احمد آذری. (48)

آقای ربانی شیرازی یکی از کسانی بود که حمایت مالی فراوانی از مجاهدین کرد. ایشان در سال 54 به آقای جعفری گفته بود: من فقط در سال 1350 از وجوهات بازار، چندین میلیون تومان به سازمان مجاهدین کمک کردم. آقای ربانی از سال 54 به بعد، زمانی که با انحراف این گروه به خوبی آشنا شد، به بچه‌های مذهبی سخت هشدار می‌داد که به مجاهدین نزدیک نشوند. (49) در گزارش دیگری آمده است که مرحوم ربانی در سال 56 سخت بر ضد مجاهدین مارکسیست شده فعالیت می‌کرد و حتی حرکت‌های مذهبی پیشین را نیز رد می‌نمود. در این گزارش ضمن نقل این که حبیب الله آشوری از مجاهدین مارکسیست حمایت می‌کرد و در این ارتباط با عباس شیبانی درگیر شد، آمده است: ربانی از قول [آقای] خمینی نقل کرده که به گروه‌های چریک و مسلح کمک مالی نکنند و سهم امام را در جهت نشر کتب مفید دینی خرج نمایند و افزود: حبیب الله پیمان به خاطر گزارشات مارکسیستی مورد تأیید کامل بازاری‌ها نیست، ولی مورد حمایت دانشجویان قرار گرفته و کتب او در زندان مورد استفاده و استناد مجاهدین است. (50)

آیت الله انواری نیز در باره مواضع آقای ربانی نسبت به مجاهدین به بنده گفتند: ربانی در زندان حتی جواب سلام مجاهدین را هم نمی‌داد. یکبار رجوی به من گفت: این رفیق شما انتظار دارد ما هر روز، صبح به صبح خدمت ایشان برسیم و گزارش کار بدهیم! در یکی از اسناد ساواک هم آمده است: روز جمعه 1355/11/1 به منزل ربانی رفتیم. عده‌ای از جمله سید هادی خسروشاهی در آنجا بودند. خسروشاهی از ربانی پرسید: اعلام مواضع ایدئولوژیک مجاهدین در زندان چه انعکاسی داشت؟ ربانی در پاسخ گفت: انعکاس بدی داشت. عده‌ای از مذهبی‌ها از مبارزه دلسرد شده بودند و حتی می‌گفتند اگر برای دین محکوم به حبس ابدیم بشویم زهی افتخار، ولی بعد از این همه از خودگشتگی، معلوم شد که برای مطامع کمونیستی، آن هم غلط، مبارزه کرده‌ایم. زهی بدبختی، و افزود: در بندهای پایین زندان کمونیست‌ها به بعضی از طلاب گفته بودند که، اگر روزی قدرت را به دست بگیریم، در مرحله اول شماها را از دم مسلسل می‌گذرانیم! (51) مرحوم ربانی جزو‌های هم در زندان بر ضد التقاطی‌ها می‌نویسد و آنرا به دست طلبه‌ای با نام مقدسی می‌دهد که منافقین از او ربوده به مأموران زندان تحویل می‌دهند. پس از آن ایشان را برده، سروصورتش را تیغ زده و شکنجه می‌کنند. (52)

مرحوم ربانی در کتاب «حرکت طبیعی از دیدگاه دو مکتب (ص 195 - 194) نیز به تفصیل در باره التقاطی بودن اندیشه‌های مجاهدین بدون آن که تصریح کند، سخن گفته است. ایشان در مصاحبه‌ای که در مرداد 59 با نشریه پیام انقلاب در باره سخنرانی 4 تیر ماه 59 امام خمینی در باره مجاهدین داشت در این باره گفت: ما در زندان که بودیم به خوبی لمس کردیم که آنها مارکسیسم را لباس اسلام پوشانیده و به خورد جوانان می‌دادند. لذا در زندان وقتی می‌دیدیم که فدائیان [خلق] یا گروه‌های دیگر می‌گویند اسلام مرده بود و

مجاهدین آمدند روح مارکسیسم در آن دمیدند و اسلام زنده شد، اینها سکوت کرده و نمی‌گفتند که این مطلب دروغی است و اسلام خودش یک مکتب است. این‌ها اسلام را به این معنایی که ما قبول داشتیم، نمی‌پذیرفتند، و آن را به همان عنوان که یک مارکسیست می‌گوید که مذهب روبرناست قبول کرده بودند که زیربنای آن مارکسیسم و روبرنایش اسلام است و تازه اسلامی هم که اینها می‌گفتند در موقع تبیین به کار بعضی از دوره‌های تاریخی می‌خورد نه به کار تمام دوره‌های اسلامی. مثلاً برای مسائل بیع و تجارت و اقتصاد و غیره را وقتی بیان می‌کردند می‌گفتند این مربوط به 14 قرن پیش از این است و مسائل اقتصادی امروز باید از سوسیالیسم سرچشمه بگیرد. لذا اینها کاملاً در مسائل ایدئولوژی اسلام را به صورت روبرنا آورده بودند و زیربنا را مارکسیسم می‌گرفتند. (53)

به هر روی، تبلیغات مرحوم ربانی و در این اواخر، آقای راستی کاشانی که به عنوان نماینده امام شهرت داشتند، نقش مهمی در جدا کردن بچه‌های مذهبی از مجاهدین داشت. آقای منتظری هم در جایی به این نکته اشاره کرده است که «آقای ربانی خیلی بامجاهدین بد بود». (54)

در سال 51 که صحبت اعدام مجاهدین بود، آقای موسی صدر به درخواست برخی از دوستانش از جمله شهید بهشتی و دیگران پذیرفت تا وساطت کند. در واقع تصور بر این بود که به خاطر موقعیت امام موسی صدر در لبنان برای ایران، شاه وساطت او را درباره مجاهدین خواهد پذیرفت که چنین نشد. (55)

افزون بر حمایت مقطعی روحانیون از مجاهدین، برخی از فرزندان آنان پیش از انقلاب و در آستانه آن به مجاهدین پیوستند. از آن جمله حسین جنتی - پسر آیت الله احمد جنتی - است که از فعالان سازمان بود و در سال 54 با اعتراف وحید افراخته دستگیر شده و به زندان افتاد. (56) در زندان به گروه رجوی پیوست و پس از انقلاب، در درگیری کشته شد. همچنین از دو تن از فرزندان آقای محمدی گیلانی، فرزندان آقای لاهوتی و گلزاده غفوری یاد کرد که در حوالی انقلاب به مجاهدین پیوستند و پس از انقلاب در دانشگاه‌های انقلاب محاکمه و اعدام شدند. فرزندان آیت الله طالقانی نیز در شمار مجاهدین بود که در جای دیگری نام‌آوردیم و او را خواهیم دید.

روزگاری حمایت از مجاهدین توسط روحانیون مبارز به صورت یک ارزش درآمده بود، چنان که آقای بازرگان در باره یکی از آنان گفته بود: آقای ... اگر سوره قل اعوذ برب الناس را هم تفسیر کند، در شأن مجاهدین آن را نازل می‌کند. (57)

به هر روی، در حوالی سال 50 شماری از روحانیون در ایران، از فعالیت سیاسی مجاهدین حمایت کرده و مخصوصاً به لحاظ مالی آنان را تأمین می‌کردند. این رویه تا زمانی که سازمان مشی خود را به آرامی از اردیبهشت سال 52 به بعد عوض کرد، ادامه داشت. پس از آن که در شهریور سال 1354 تحول درونی سازمان به طور رسمی آشکار شد، این کمک‌ها قطع گردید. آقای رفسنجانی که زمانی از آنان حمایت کرده و از امام می‌خواست تا از آن‌ها حمایت کند، (58) وقتی با جریان کودتای ارتدادی داخل سازمان مواجه شد، در سفر سال 54 به نجف، از امام خواستند تا به همان موضع خود در عدم حمایت از برخورد مسلحانه ادامه دهد. (59)

آقای منتظری، که نامه‌ای در حمایت از مجاهدین به امام نوشته بود - در ادامه خواهد آمد - بعدها در سال 59 در باره وضعیت فکری سازمان در آن زمان، این توضیحات را داد: من خلاصه این کتاب‌ها را وقتی خواندم - شاید تا اندازه‌ای در حوزه قم معروف باشم، چون من در مسائل فلسفی آشنا هستم و من مدرس فلسفه بودم در قم - خلاصه دیدم که این کتاب‌های آقایان زیربنایش کمونیستی محض است و به قول بعضی رفقا همان مسائلی است که مارکسیست‌ها دارند این‌ها را طرح کردند و قبول کردند و پذیرفته‌اند، منتهی چیزی که هست لفظ خدا را مثلاً در بالایش گذاشته‌اند و همان‌طور که «غربزدگی» می‌گویند، اینها تقریباً خیلی «کمونیست‌زده بودند»، و آن اساس تعلیماتشان آن تعلیمات غلطی بود و می‌توان گفت پلی بود که جوانان از این مسیر به طرف مارکسیسم بروند. (60) وی در همان مصاحبه، تصریح کرد که پیش از زندان به دلیل آن که از آثار آنان چیزی نخوانده بوده، در برابر آنها موضعگیری نکرده است: گناه من این است که قبل از زندان نتوانستم بخوانم. در زندان که بیکار بودم، خواندم دیدم افکار، افکار التقاطی و انحرافی است. (61)

این مسائل بیش از همه برای روحانیونی که در زندان بودند، و بویژه در سال 54 و 55 آشکار شد. آقای منتظری با اشاره به مارکسیست شدن بچه‌های مجاهدین و گسترش مارکسیسم، اشاره به این نکته دارد که برخی از روحانیون و متدینین زندان، در این فکر افتادند که به نحوی آزاد شده و با مارکسیسم مبارزه کنند. ایشان می‌نویسد: در همین ارتباط بود که آقای کروبی و آقای عسکراولادی و آقای انواری و بعضی دیگر حاضر شدند با انجام مقدماتی آزاد شوند، مابالین نظریه مخالف بودیم... مسأله این است که افرادی امثال آقای انواری و آقای عسکراولادی عمرشان را در زندان گذرانده بودند و واقعا خسته شده بودند و فکر می‌کردند و تشخیص داده بودند به شکلی بروند بیرون بلکه کاری انجام بدهند. (62)

مجاهدین خلق و امام

به رغم اختلاف فکری سازمان با روحانیت، مجاهدین تلاش می‌کردند تا از وجهه روحانیون و نفوذ آنان و حتی نفوذ شخص امام که

موقعیت ممتازی میان انقلابیون و عامه مردم مبارز داشت، استفاده کردند. در این زمینه، سازمان فعالیت ویژه‌ای را آغاز کرد که بتواند امام برای خود تأییدیه‌ای بگیرد. اما پیش از آن که برای این منظور اقدامی کنند، سازمان با مشکلی که در جریان هواپیماربايي خود به بغداد پیدا کرد، نیازمند بهره‌گیری از نفوذ امام در عراق شد. با زندانی شدن افراد سازمان، نماینده‌ای از طرف آنان نزد امام رفت تا از ایشان بخواهد برای آزادی آنان وساطت کند که امام نپذیرفت. این شخص تراب (مرتضی) حق شناس بود که سالها در عراق و سوریه برای سازمان کار می‌کرد. به هر روی آن ماجرا با کمک فلسطینی‌ها خاتمه یافت و پس از آن سازمان به فکر افتاد تا با معرفی مرام خود به امام، کاری کنند تا امام آنان را تأیید کند. در این باره از هروسيله ممکن استفاده شد. نخست این که از روحانیون ایران، نامه‌ها و پیام‌هایی برای امام ارسال کردند. برای این کار، سازمان‌آمور ویژه‌ای را مسؤول این کار کرد. این شخص حسین روحانی از کادرهای اصلی سازمان و مؤلف کتاب شناخت بود. هر دوفرد بعدها در جریان ارتداد داخلی سازمان، مارکسیست شدند و در سال 57 سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، یعنی‌خشن‌ترین سازمان کمونیستی در ایران پس از انقلاب اسلامی را بنیانگذاری کردند. در سال 59 این دو نفر مصاحبه‌ای مفصل بانشریه خود کرده و اطلاعاتی در باره روابطشان با امام در نجف منتشر کردند.

از آنجا که اطلاعات این افراد برای شناخت ماهیت‌اندیشه دینی سازمان اهمیت دارد، و در عین حال، سرسختی امام را، آن هم در اوج مبارزه با شاه و نیازش به جوانان و نیروی آنان در برابر انحرافات نشان می‌دهد، مروری بر این مطالب خواهیم داشت. (63) طبعا صحت و سقم برخی از این اظهارات باید با اظهارات کسانی که مقابل آنان بوده‌اند، مقایسه شود: روحانی و حق شناس در پیکار ش 67 با اشاره به مصاحبه محمد منتظری که به مجاهدین و التقاطی بودن آنان حمله کرده بود، به بیان همکاری برخی از روحانیون نجف با مجاهدین در آن سال‌ها اشاره کردند. از جمله به حجت الاسلام دعایی که سمپات نیرومند آنان در نجف بوده و حتی کارهای خود را در این زمینه از آیت الله‌خميني مخفي می‌کرده است. (ش 68، ص 9). در آنجا همچنین آمده است که تراب حق شناس سه سال در قم تحصیل کرده (1339- 37) و مدتی هم در نجف در مدرسه سید محمد کاظم یزدی برای چند نفر از طلاب از جمله آقای دعایی درس تفسیر قرآن و نهج البلاغه می‌گفته است (پیکار 68، ص 9). حق شناس می‌گوید که در سال 1344 هم مدتی با مرحوم مطهری مراد شده و حتی کتاب علل گرایش به مادی‌گری را برای ایشان ویرایش و غلط‌گیری کرده است. (همان، ص 15) وی همچنین اظهار می‌کند: کتاب شناخت مجاهدین را آقای دعایی در نجف چاپ کرد و هزینه آن را خودش پرداخت (ش 69، ص 14).

حسین روحانی نیز در پیکار ش 70 (ص 12، ش 71، ص 10) مطالبی در ارتباط با مسائل نجف و برخورد مجاهدین با امام آورده است. همچنین در ش 76 (ص 16) پاسخ امام را در مقابل نامه آیت الله طالقانی برای نجات مجاهدین که با هواپیما به عراق رفته بودند، آورده و اظهار می‌دارد که امام دو مطلب را گفت: نخست آن که اگر من وساطت کنم وضع آن‌ها بدتر می‌شود و دوم آن که قصد آن ندارم تا از بعثی‌ها درخواستی بکنم. همچنین تراب حق شناس می‌گوید که نامه مفصل هاشمی رفسنجانی را به امام در باره مجاهدین، من به عراق بردم (ش 77، ص 13) حق شناس می‌افزاید: آقای مطهری هم سفارش شفاهی کرده بود (77، ص 13). همین طور مجدالدین محلاتی هم نامه‌ای در حمایت از مجاهدین به امام نوشت (همانجا) حق شناس می‌افزاید: آیت الله خمینی هیچ جواب مثبتی به آن نامه‌ها نداد (پیکار ش 77، ص 13).

حق‌شناس می‌افزاید: آقای منتظری هم نامه‌ای در حمایت مجاهدین نوشت. متن این نامه و تصویر آن در پیکار 77 ص 14 آمده است؛ اما متن نامه: پس از تقدیم سلام و تحیت، به عرض عالی می‌رساند، چنانچه اطلاع دارید عده زیادی از جوان‌های مسلمان و متدین گرفتارند و عده‌ای از آنان در معرض خطر اعدام قرار گرفته‌اند. تصلب آنان نسبت به شعائر اسلامی و اطلاعات وسیع و عمیق آنان بر احکام و معتقدات مذهبی معروف و مورد توجه همه آقایان روحانیون واقع شده. و از مراجع و جمعی از علمای بلاد اقداماتی برای تخلص آنان کرده‌اند و چیزهایی نوشته شده. بجا و لازم است از طرف حضرتعالی نیز در تأیید و تقویت و حفظ‌دما آنان چیزی منتشر شود. این معنا در شرایط فعلی ضرورت دارد؛ چون مخالفین سعی می‌کنند آنان را منحرف قلمداد کنند. البته کیفیت آن بسته به نظر حضرتعالی است.

تراب حق شناس می‌گوید در بهمن 50 جلسات مرتبی با آیت الله خمینی در باره سازمان مجاهدین داشتیم. (ش 77). حسین روحانی نماینده دیگر مجاهدین در عراق هم در پیکار ش 78، ص 79، ص 13، ص 15 مطالبی گفته و در ص 16 می‌گوید مجموع جلسات تقریباً ده ساعت می‌شد. ما تک تک دیده‌گایمان را می‌گفتیم و ایشان در آخر نظرش را می‌گفت. آخرین جمله‌ای که آیت‌الله خمینی به من گفت، این بود: آقا، این مطلب را پیش خودتان داشته باشید، واقع امر این است که من اعتقادی به مبارزه مسلحانه ندارم (ش 80، ص 17) پس از آن هم به اختلاف نظر مجاهدین با ایشان در باره تکامل و معاد اشاره کرده است.

حسین روحانی پس از انقلاب اعتراف کرد که از طرف سازمان، به‌نجف رفته و طی هفت جلسه با امام گفتگو کرده است. وی دو کتاب راه امام حسین و کتاب راه انبیاء، راه بشر را به امام داده است. وی توضیح می‌دهد که امام تحلیل ما را از معاد، يك تحلیل مادی قلمداد کرد. (64) مورد دوم بحث تکامل بود که ما به تکامل انواع داروینی اعتقاد داشتیم که امام آن را مخالف احکام قرآنی شمرد. همچنین وی می‌گوید که امام صریحاً گفت که من با جنگ مسلحانه مخالفم. امام به وی تأکید می‌کند که من در باره ایدئولوژی شما باید از روحانیون ایران مانند مطهری، طالقانی، منتظری و رفسنجانی تحقیق کنم. (65) شگفت آن که آقای سید محمود دعایی که خود در نجف بوده، تلاش فراوانی کرده است که تا نظر امام را نسبت به مجاهدین مساعد کند، اما در این کار توفیقی حاصل نکرده است. (66) امام در سال 56 در باره این پرسش که چرا مجاهدین خلق را تأیید نکرد، به یکی از روحانیون انقلابی گفته بود: چون کاملاً شناخته شده نبودند و برای

من معلوم نبود که در آینده به کجا می‌روند و کارشان به کجا منتهی می‌شود، بنابراین من اینها را تأیید نکردم. (67) در آستانه ورود امام به بهشت زهرانیز قرار بود تا مادر رضائی‌ها و احمد صادق - پدر ناصر صادق - صحبت کنند که امام تنها با خوشامدگویی فرزند صادق امانی موافقت کرد. (68)

متهم بودن مجاهدین به داشتن ایدئولوژی التقاطی، در روزهای پس از انقلاب هم مطرح بود و به همین دلیل مسعود رجوی طی نامه‌ای که به امام نوشت، اعتقاد سازمان را به پنج اصل اصول دین بیان کرد. (69)

(34) خاطرات آیت الله محمدعلی گرامی، ص 222

(35) هیچ گزارشی از ارتباط اعضای سازمان تا پیش از تماس حسین روحانی و تراب حق شناس دو نماینده مجاهدین در عراق، با امام گزارش نشده و نشانی از پیوند آنان با نهضت روحانیت تا پیش از سال پنجاه در دست نیست. از این زمان به بعد نیز صرفاً تکیه مالی به روحانیت داشتند و س. تراب حق شناس از اعضای قدیمی مجاهدین خلق، در مصاحبه‌ای گفته است که در عین آن که ما از برخی از روحانیون مترقی در بارمیرداشت‌هایی از قرآن و نهج البلاغه استفاده می‌کردیم، اما «در همان زمان، ما به این نتیجه رسیده بودیم که به هیچ وجه نمی‌توانیم از آنان رداشته باشیم که به اصطلاح آن روز خودمان تدوین ایدئولوژی انقلابی اسلام را برای ما به عهده بگیرند.» بنگرید: نشریه هفتگی پیکار ش 28 مهر 1359

(36) خاطرات آیت الله محمدعلی گرامی، ص 368

(37) خاطرات مرتضی الویری، ص 35

(38) قدرت و دیگر هیچ، خاطرات طاهره باقر زاده، ص 39

(39) پیام انقلاب، ش 7 12 مرداد 1359، ص 13 - 12

(40) شش نفر اصلی که در دبی زندانی شدند عبارت بودند از: سید جلیل سید احمدیان، (عضو بعدی گروه پیکار که پس از انقلاب کشته شد) موسی خیابانی، محسن نجات حسینی، کاظم شفیعیها، حسین خوشرو (که بعدها در سال 56 از سازمان کناره گرفت.) و محمود شامخی. سمنفري که وارد هواپما شده آن را ربودند عبارت بودند از: حسین روحانی، صادق سادات دربندی و رسول مشکین‌فام. (41) بنگرید: هاشمی رفسنجانی، ج 1، ص 248

(42) بنگرید: از نهضت آزادی تا مجاهدین، ج 1، ص 374

(43) بر فراز خلیج فارس، ص 160

(44) یادنامه ابوذر زمان، ص 286

(45) همانجا، ص 288 - 287

(46) وی مکرر دستگیر و زندانی شد و در مرداد 52 به سه سال تبعید در شوشتر محکوم شد که مدتی را در شوشتر و بقیه آن را در فردوس گذراند. فعالیت‌های گسترده وی در فردوس ساواک را وادار کرد تا او را از انجام کارهای تبلیغی باز دارد. بنگرید: یاران امام به روایت اسناد ساواک، آیت‌الله ربانی املشی، ص 206 وی پس از بازگشت از تبعید نیز بار دیگر به دلیل فعالیت‌های سیاسی‌اش دستگیر و تبعید گردید. بر اساس گزارش‌هایی که ساواک در پرونده وی نگاه داشته، او در آستانه انقلاب یکی از روحانیون فعال به شمار می‌آمده 471 یاران امام به روایت اسناد ساواک، آیت‌الله ربانی املشی، ص 138

(48) همان، ص 141

(49) بنگرید به دیدگاه‌ها ایشان در این باره در: ربانی شیرازی آیه استقامت، صص 145 - 141 50 انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج 1، صص 275 - 274

(51) نگرید: یاران امام به روایت اسناد ساواک، مرحوم ربانی، ص 359

(52) همانجا، ص 367. در همانجا ص 383 - 382 تحلیل‌های ساواک از تلاش متدینین برای جدا کردن راه مبارزه از کمونیست‌ها و حتی گشودن دو جبهه نبرد یکی با رژیم و دیگری با کمونیست‌ها قابل توجه و خواندنی است.

(53) پیام انقلاب، ش 127 مرداد 59، ص 13 - 12

(54) خاطرات، ج 1، ص 380

(55) گویا نظر شاه پس از این ماجرا، نسبت به امام موسی صدر بدبینانه شده بود. وقتی اسدالله علم به شاه می‌گوید که به سفیر آمریکا گفتم، ارکان ایران سه چیز است: شیعه، زبان فارسی و سلطنت؛ شاه گفت: متأسفانه شیعه‌ها پیروز هستند. در عراق کاری از پیش نمی‌برند، در نهم همین‌طور در ایران هم هرچه توده‌ای داشتیم از شیعه‌ها بوده است. علم دفاع می‌کند که شیعه‌ها اقلیت هستند. باز شاه نسبت به ناتوانی آنان در لبنان تأکید می‌کند. علم می‌گوید: جهت آن متفرق بودن شیعه‌ها بود. شاه می‌گوید: حالا هم که صدر آمده و اول ما آمدیم بعد تو سرخ از کار در آمد و آدم دورویی شد. علم می‌افزاید: دیگر عرضی نکردم. (یادداشت‌های علم، ج 4، ص 265)

(56) اعترافات سریع و صریح افراخته یکی از عوامل از هم پاشیده شدن اصلی سازمان و هوادارانی بود که به آن کمک می‌کردند. بعد از انقلاب یکی از کادرهای بالای ساواک در باره وی گفت: وحید افراخته آن قدر صمیمیت نشان داد که حتی در جریان دستگیری محمد حسن ابراری، مأمو به او اطمینان کردند و مسلسل بدستش دادند و در خیابان خواجه عبدالله انصاری، این وحید افراخته بود که همراه سایر مأموران با مسلسل محمد حسن ابراری را تعقیب می‌کرد

(57) بنگرید: شریعتی آن گونه که من شناختم، محمد مهدی جعفری، ص 37

(58) وی نامه‌ای در این ارتباط برای امام نوشت که قرار بود توسط عزت الله سبحانی به خارج فرستاده شود. اما زنی که مأمور بردن نامه بود، به دامپلیس افتاد و نامه لو رفت. پس از آن، هاشمی و سبحانی دستگیر شدند. هاشمی ارتباط خود را با نامه انکار کرد و سبحانی که مسوولیرا پذیرفته بود، به دوازده سال حبس محکوم شد. بنگرید: تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله، ج 1، صص 433 - 432 (59) هاشمی رفسنجانی، ج 1، ص 248

(60) روزنامه کیهان، ش 9 11032 تیرماه 1359، ص 2؛ روزنامه جمهوری اسلامی، ش 311، (تیرماه 59). وی بعدها در خاطراتش از زندان زمان شاه گفت: سازمان مجاهدین خلق در ابتدا بر اساس اسلام و تشیع تشکیل یافت؛ ولی نه آنان به سراغ اهل علم و متخصصین مسائل اسلامی رفتند و اهل علم به آنان توجه کردند و قهرا کار به دست افراد فرصت طلب و ناوارد افتاد و به انحراف کشیده شد. (خاطرات، ج 1، ص 390) وی پس از آن هم خاطراتی از تلاش مجاهدین در زندان در تمسخر نسبت به مسلمانان متدین دارد. حقیقت آن است که جریان تحول در سازمان، نه یک انحراف، بلکه درست مطابق اصولی بود که در سازمان طراحی شده بود. بحث، بحث فرصت‌طلبی نبود؛ بلکه دقیقاً فرصت‌طلبی‌کاری بود که پیش از این تحول و جود داشت؛ یعنی عده‌ای از نام خدا و اسلام سوء استفاده کرده، بچه‌های مذهبی را به دام مارکسیسم انداختند. البته کمونیست شده‌های، چنان روش‌های استالینی در تصفیه عناصر مذهبی به کار بردند که جای نفس کشیدن بر آنان باقی نگذاشتند. طبیعی چنین بود که اگر از روش‌های دمکراتیک استفاده می‌کردند، این وسعت انحراف در سازمان پدید نمی‌آمد.

(61) بنگرید: کیهان، ش 9 11032 تیرماه 1359

(62) خاطرات، ج 1، صص 394 - 393

(63) متن این مصاحبه‌ها را در ضمائم کتاب آورده‌ایم.

(64) دعایی در این باره می‌گوید: امام در باره کتاب «راه انبیاء راه بشر» فرمودند که این‌ها ضمن این کتاب می‌خواهند بگویند که معادی وجود ندارد و معاد، سیر تکاملی همین جهان است و این چیزی است بر خلاف معتقدات اصولی اسلام. بنگرید: روزنامه جمهوری اسلامی، ش 16 317 ماه 1359. وی تأکید می‌کند که این‌ها کتاب «شناخت» را نیاورده بودند و تنها کتاب «راه انبیاء راه بشر» و کتاب «اقتصاد به زبان ساده» را برای امام آوردند. گزارش خود امام را از این دیدارها بنگرید در: صحیفه امام، ج 8، صص 143- 144

(65) این‌ها نکاتی است که روحانی در مصاحبه تلویزیونی خود پس از انقلاب ابراز کرد. خود امام نیز بدون آن که نام وی را بیاورند،

از ملاقات او باخود در نجف یاد کرده‌اند. بنگرید: نهضت امام خمینی، ج 3، صص 652 - 651.

(66) روزنامه جمهوری اسلامی، ش 2 (317 تیر 59) ص 3

(67) خاطرات موحدی ساوجی، ص 208

(68) به نقل از آقای بادامچیان.

(69) بنگرید: مجموعه اعلامیه و موضعگیری‌های سیاسی سازمان مجاهدین خلق ایران، صص 128 - 127 (70) بنگرید: از نهضت آزادی تا مجاهدین، ص 381 - 380. در واقع، کادرهای اصلی سازمان به ویژه شخص حنیف نژاد سخت به کار ایدئولوژیک اعتقاد داشته و از تجربه‌هایی که از جبهه ملی تا نهضت آزادی به دست آورده بود، تمام تلاش خود را برای تدوین کار ایدئولوژیک می‌گذاشت؛ افشار اعضای پایین سازمان برای مبارزه عملی و سپس حرکت فدائیان خلق، آنان را وادار کرد تا زودتر وارد عمل شوند. بنگرید: همانجا، ص 399 ما

(70) بنگرید: از نهضت آزادی تا مجاهدین، ص 381 - 380. در واقع، کادرهای اصلی سازمان به ویژه شخص حنیف نژاد سخت به کار ایدئولوژیک اعتقاد داشته و از تجربه‌هایی که از جبهه ملی تا نهضت آزادی به دست آورده بود، تمام تلاش خود را برای تدوین کار ایدئولوژیک می‌گذاشت؛ افشار اعضای پایین سازمان برای مبارزه عملی و سپس حرکت فدائیان خلق، آنان را وادار کرد تا زودتر وارد عمل شوند. بنگرید: همانجا، ص 399 ما